

یادداشت‌های میرممتاز

[شیراز] بهمن ۱۳۱۵

۱۹۷

پنج‌شنبه ۱۵/۱۱/۱

صبح اصلاح نموده رفتم محضر مشکوری وکالت خط فرخ سالور را در فروش یا گرو اراضی خارج دروازه محاذی قبرستان کلیمیه‌های طهران صادر کردم و ضمناً برای تهیه پول که استقراض شود به مشکوری سپردم. در این بین سیدعلی‌اکبر مرتضوی لاری پدرزن مصور رحمانی حاکم فعلی لار وارد شد. تحقیق دوسیه که نوشته بود پرسیدم گفت همان دوسیه جزائی است که امیری برای تکمیل فرستاده بود و امین صلح و تولائی دفتردار بدیعی امین مالیه و ضیاء که مخالف و همدست بودند به ضرر شما تمام کرده به طهران فرستاده‌اند. گفتم به غرض و مخالفت و اسباب‌چینی... دارد. آدمم منزل ناهار صرف، فریضه بجا آورده از دسیسه و شرّ مردم به خداوند پناه بردم و فکر کردم اثاثیه و لوازمات زندگی را بفرستم منزل بنان‌الملک^۱ بدهند تحویل قمرتاج خانم و خودم تنها با پست بروم طهران هم پول تهیه کنم و هم مراقب جریان دوسیه باشم و تا شب مشغول تحریر شدم. بعد از فریضه سورهٔ یس برای اموات تلاوت [کرده] و پس از صرف شام خوابیدم.

جمعه ۱۵/۱۱/۲

صبح فرستادم از افرهی ملاقات کنم. اول شب وقت داد و میرهمایون تلفون کرد عصر بیایید.

مشغول رسیدگی حساب‌ها شدم. جواب مالیه را تهیه کردم. تلگرافی توسط حائری‌زاده خطاب به هنری معاون مدعی‌العموم دیوان جزا در اعمال غرض نعمتی امین صلح و تولائی دفتردار صحیه و بدیعی امین مالیه در تحقیقات دوسیه دفتر آقای احمد ضیاء نسبت به من، منوط [= مینوت] کردم مخابره کنم که غرض ورزیهای بی‌شرف‌ها اسباب زحمت نشود. ظهر نهار صرف، فریضه بجا آورده. عصر همایون، پویان، مرتضوی لاری، غفوری مستخدم مالیه لار [و] جاوید آمدند ملاقات؛ رفتند. اول شب رفتم منزل افرهی در خصوص پول. گفتم وکالت خط رسمی می‌فرستم طهران قطعه اراضی دارم، بفروشید یا گرو بگذارید پول بفرستید. ضمناً از گشاد بازی والی و اختلاف او با مدیرالدوله مدیر دایره انتظامات وزارت داخله و طرفیت با امیر هوشیار شرح داد. مراجعت به منزل کرده بعد از شام خوابیدم.

شنبه ۱۵/۱۱/۳

شب خواب‌های هولناکی دیدم که جنگ و دعواست. در همین حدود رودخانه و باغ ایالتی و قشونی توپ‌های بزرگ نصب کرده، نظامیها در حرکت، توپ‌ها رو به هوا با صدای مهیب شلیک می‌کنند به طرف طیاره‌ها؛ آنها بم [= بمب] می‌اندازند. من با حالت وحشت و اضطراب پناهگاه‌های زیرزمینی می‌خواهم پیدا کنم از خطر بمب محفوظ بمانم. مصمم شدن [شدم] بروم طرف مجد بنان‌الملک که جنگ نیست. بیدار شدم. صبح مشغول نوشتن جواب مالیه از ایالت شدم. نهار صرف، فریضه به جا آورده، رفتم ایالتی، اطاق افرهی. منوط [= مینوت] را دادم. صورت حساب‌ها، مدارک طرفیت امین مالیه بدیعی و نعمتی امین صلح و تولائی دفتردار صحیه را شرح دادم. تصدیق مرا کرد. قرار شد جواب مالیه و وزارت داخله را بنویسد به‌بینم. بنان‌الملک و میرزا علی‌اصغر خان پسرش آمدند. قرار شد روز چهارشنبه نهار معاون، رئیس بلدیه، رئیس کابینه و من برویم منزل بنان‌الملک. بعد رفتم اطاق معاون. معلوم شد هنوز پیشنهاد من نرفته راجع به مخارج منظوره چون مخالف قانون بوده. [قرار شد] مجدداً معاون تنظیم کنند، فرستاده شود. خیال کردم به بهانه اصفهان و چهارمحال از والی اجازه گرفته بروم طهران به‌بینم دوسیه جزائی چه شده و پول هم تهیه کنم. مراجعت به منزل نموده بعد از فریضه رفتم منزل رزمجو. سیدمحمد عکاس و دختر [ناخوانا] پور وکیل بود. شام آنجا خورده، آمدم منزل، خوابیدم. هوا ابر [بود] و می‌بارید.

۱۹۸

یکشنبه ۱۵/۱۱/۴

صبح مشغول نوشتن جواب فرخ سالور شده، وکالت خط فروش یا رهن زمین را فرستادم

پست‌خانه. ناهار صرف، فریضه به جا آورده، رفتم حمام و کیل. دو ساعت از شب گذشته آمدم منزل. مبتلا به سردرد شدم. عصمت هم زیر چانش [= چانه‌اش] ورم و نوبه کرده بود. بعد از صرف شام خوابیدم.

دوشنبه ۱۵/۱۱/۵

شب تا صبح می‌بارید. صبح هم هوا ابر بود. صبحانه صرف و مشغول تحریر شدم. ناهار صرف، فریضه به جا آورده، رفتم ایالتی. رئیس اطاق کابینه جوابی که افرهی برای وزارت داخله تهیه کرده و دوسیه مرا تشریح کرده بود، خواند و از حق نویسی او حقیقتاً ممنون شدم. کلیه معایب و بی‌ترتیبی محاسبه معوقه بلدیہ لار را متوجه ضیاء مفسد فسائی مفتتری کرده و به دوسیه متشکله ایالتی خاتمه داده بود. از آنجا رفتم منزل بنان‌الملک دبیرهمایون و میرزاعلی‌اصغر خان نوه‌های بنان‌الملک بودند. دستور رفع نواقص و ناهار روز چهارشنبه را که چلوکباب تهیه کنند و اطاق را مبله کنند، دادم. دبیرهمایون خیلی از موافقت من تشکر کرد. ساعت دو مراجعت به منزل کردم. زمین کل [گل] و هوا ابر و مهتاب بود. گفتند سرهنگ رزمجو سحر از گرمسیر مراجعت کرده، رفتم منزل او. سیدمحمد عکاس و خواهر محبوبه‌اش بودند. بعد از روبوسی و تعارفات، مشروب صرف و مشغول بازی شدند. شام آنجا صرف، به منزل مراجعت نموده، خوابیدم. عصر ایالتی رفتم. والی را ملاقات کردم. خیلی تواضع و احترام و اظهار مهربانی کردند و از نزدیکی به دربار و مقام وزارت اظهار انزجار کردند. چون مشارالملك شیرازی برادر سردارفاخر حاکم فعلی یزد که به مرض سکتہ سه روز قبل مرحوم شد حدس زده می‌شد که والی، وزیر پست و تلگراف به جای مشارالملك بشود. خیلی اظهار بی‌میلی و انزجار کرد. گفت من در طهران عاقبت تیمورتاش^۲ را همینطورها می‌دیدم که شد. در این ضمن دهقان مدیر چراغ برق شیراز که جوان کوتاه عینکی خوش‌رو و از مالکین فارس است وارد شد. من برخاسته [برخاسته] دست داده، آمدم اطاق رئیس کابینه.

سه‌شنبه ۱۵/۱۱/۶

صبح رفتم ایالتی اطاق رئیس کابینه. مسوده جواب وزارت داخله را بمن داد که در منوط [مینوت] اصلاحاتی بکنم. مقبل‌السلطان برادر مشیرهمایون با جمعی آمدند. مجال نشد. آوردم منزل. بعد از ناهار اصلاح نموده، عصر بردم ایالتی، ماشین‌نویس ماشین کرد. قرار شد افرهی به امضای والی برساند. مغرب آمدم منزل بعد از فریضه و صرف شام خوابیدم. دیروز والی گفت اطلاعی رسیده که برای اسفند اعلیحضرت همایونی^۳ تشریف فرمای شیراز می‌شوند. امروز صبح

که ایالتی رفته به جهت وسایل تشریفات ورود کمیسیون‌های منعقد بود.

چهارشنبه ۱۵/۱۱/۷

صبح رفته ایالتی، اطاق رئیس کابینه. جواب وزارت داخله را ارائه داد که والی امضا نموده بود. خلاصه حساب ۲۹ ماهه به امضای ضیاء مفسد متقلب دادم. ضمیمه نموده، فرستادند پستخانه سفارش کنند. خیلی خوشوقت شدم که نتیجه تحقیقات و تعقیبات بعد از دو ماه به وزارت داخله رفت. ظهر رئیس بلدیة سهیلی آمد. با معاون و رئیس کابینه سوار درشکه شده، رفتیم منزل بنان‌الملک. رئیس نظمیه هم آنجا بود، دستوراتی که پریشب داده بودم مرتب کرده بودند، ناهار مفصلی اطاق دیگر سر میز چیده بودند، غذا و چلوکباب خوبی تهیه کرده بودند. بعد از صرف ناهار چای صرف [شد] اول رئیس نظمیه و بلدیة و کابینه رفتند بعد من و معاون سوار درشکه شده با رحیم یزدی آمدیم. او دم نظمیه، معاون درب منزل پیاده شدند، من هم آدم منزل، فریضه به جا آورده، استراحت کردم. عصمت دوا خورده حالش بهتر بود. ولی عصر باز نوبه کرد. اول شب رفته منزل رزمجو. سلطان عبادالله میرزا [ی] بدجنس آنجا بود. رفته اطاق محبوبه سرهنگ. بعد خودش آمد. مشغول صحبت [و] بازی ورق شدند. شام مرا هم آوردند آنجا، بعد از صرف، آدم منزل خوابیدم. هوا صاف و حالت [= حال] عصمت بهتر بود.

۲۰۰

پنج‌شنبه ۱۵/۱۱/۸

صبح رفته سرای فیل، حجره جاوید، سیدعلی اکبر را ملاقات کنم، نبود. رفته تلگراف‌خانه همایونفر هم نبود. مراجعت به منزل کردم. عصمت مشغول پختن حریره به جهت خودش بود. سوز سردی می‌وزید از کنار باغچه‌ها یک دسته گل نرگس چیده در استکان روی میز گذاردم. ناهار صرف، فریضه به جا آورده، مشغول بستن ائاثیه در چمدان و جعبه‌ها شدم. اول شب بعد از فریضه برای ارواح سوره یس تلاوت [کرده] بعد از صرف شام خوابیدم. هوا ملایم و حال عصمت بهتر بود.

جمعه ۱۵/۱۱/۹

صبح مشغول بستن بقیه ائاثیه شدم. گفتند در مسجد وکیل بجهت فوت مشارالدوله^۵ وزیر پست و تلگراف که سکنه نموده، ختم گذارده‌اند. گفتم صندلی وزارت پست و تلگراف مسموم شده است. ناهار صرف، بعد از فریضه رفته منزل حقیقی. سرگرد شاملو رئیس امنیه فسا که منتقل به زورآباد خراسان شده است، با زن و بچه میهمان او بودند. غروب رفته منزل سلطانی

(منتصرالملک) زیر کرسی مشروب می خورد. خانمی شیرازی هم تارچوب می زد و پیرمرد کیف می کرد. به من تکلیف کردند به او پول بدهم. یک اسکناس دو تومانی در یقش [یقه‌اش] گذاردم. ساعت پنج یک تومان انعام دادم. آدم طرف منزل. درشکه نبود. بین راه حالم خیلی بد شد. به زحمتی خودم را به منزل رساندم. ماشاءالله، آدم^۶ بنان‌الملک احوالپرسی آمده بود. یک تومان به او انعام دادم، رفت. خوابیدم.

شنبه ۱۵/۱۱/۱۰

به علت بدحالی و کسالت قریب ظهر برخاسته مختصر آشی صرف و باز راحت کردم. عصر قدری حالم بهتر بود. اول شب رفتم منزل سرهنگ رزمجو، حمزوی وکیل عدلیه که با مادر بچه‌های سرهنگ بستگی دارد، آمد. آدم شارلاتانیش دیدم. بعد که رفت رزمجو و سیدمحمد عکاس گفتند در زمان امیرلشکری محمدحسین خان آیرم به همدستی سه نفر کاغذسازی و جعل سند کردند. هر چهار نفر حبس انفرادی بودند. شیخ حسن فدائی مدعی العموم بدایت بود. ساعت پنج می رفت در محبس که بی خبر از او اقرار بگیرد. در محکمه تبرئه شده بر ضد فدائی اقامه دعوا و او را محکوم و از خدمت دولتی محروم کرد. منزل و باغی از پول وکالت طرف شمالی رودخانه ساخته است. شام مرا آوردند. آنجا صرف [کرده] و به منزل آمده، خوابیدم.

یکشنبه ۱۵/۱۱/۱۱

صبح فرستادم نجار آمد درب جعبه‌های چینی و اثاثیه را تخته کوبید. بعد از ناهار، فریضه به جا آورده، رفتم ایالتی اطاق رئیس کابینه. گفت والی دستور دادند سه چهار روز دیگر اگر جواب پیشنهاد حکومت شما برسد تعقیب کنیم. اظهار امتنان کردم، دیدم برای تشریف‌فرمایی اعلیحضرت مشغول رنگ اطاق‌ها و تعمیر دیوار باغ هستند. اعلان تجارتات بلدی را طبع کرده بودند که از روز پنج‌شنبه شروع کنند. از آنجا رفتم تلگراف‌خانه، همایون‌نفر نبود. رفتم قشونی، فرمانده لشکر نبود. کارت دادم سواره رفتم باغچه بنان‌الملک، نبود. مراجعت کردم. بین راه ملاقات کرده، رفتم طرف محل زیرقران^۷ تماشا. خیابان را شن‌ریزی، نهر کشیده، یک در میان نهال چنار و سرو و کاج کاشته بودند. بنای قرآن را برداشته صاف کرده، طرف کوه نماهای سنگی قشنگی ساخته و بالای آن چند اطاق آجری بنا کرده بودند. ناتمام بود ولی محلی که [ناخوانا] قرآن را برده بودند ندیدم. مغرب و سرد بود. به منزل مراجعت نمودم. رزمجو و پسرش آمدند، مشروب و شام خورده، رفتند. خوابیدم. هوا سرد بود. گفتند پریروز سحر دزد به خانه معدل‌السلطنه^۸ وکیل مجلس در همسایگی رفته قالیچه و بعضی اشیاء دزدیده است. در این محله

و شهر دزدی که بر اثر فقر است، خیلی می‌شود.

دوشنبه ۱۵/۱۱/۱۲

صبح دیرتر برخاسته مشغول گردش در باغ و تلفون به محضر نمره ۶ مشکوری شدم. بعد از نهار و ادای فریضه رفتم ایالتی، اطاق افرهی. ملک‌زاده رئیس کارخانه قند و مشیرهمایون که تازه از طهران مراجعت کرده‌اند آمدند، رفتند. سواد مصدق صورت حساب بلدیہ جمعی ضیاء را گرفتم، رفتم اطاق معاون. گفت رمزی رسیده که اسامی ترکی و عربی دهات و قراء تبدیل به فارسی شود؛ از روی کتاب مشغول تعیین اسامی فعلی بود. خواست که کتاب مجمع‌البلدان^۹ [را] از بنان‌الملک به جهت ایشان بگیرم. مراجعت به منزل کردم. هوا ابر و منقلب، بادهای شدید سرد می‌وزید. هوای خیلی بدی است. اگر همیشه همین‌طور باشد، شعرای سلف اغراق‌گویی کردند. باران هم گاهی می‌آید. اول شب بعد از فریضه مشغول تحریر دفتر یادداشت شدم و بعد از صرف شام خوابیدم.

سه‌شنبه ۱۵/۱۱/۱۳

۲۰۲

صبح دیر برخاستم. شب می‌بارید. هوا خیلی سرد و زنده بود. مشغول مراجعه به حساب‌های ساختمانی لار شدم. گفتند باز اطاق‌های ایالتی را پس گرفته، سپورها ریخته [ناخوانا] کردند کیفیت را مطلع نشدم. نهار صرف، فریضه به جا آورده، به قدری هوا سرد و بادهای زنده می‌وزید که رغبت نکردم بروم بیرون. اول شب فراش پست نوشتجات پستی آورد. میرزاغلامرضاخان بیات که بسیار آدم معقول و درستی است در جواب استعلام من نوشته بود سالارمعمد [کنجی خراسانی]، قوام‌الاسلام^{۱۰}، رئیس‌التجار جوالی، و قاضی رفقای بیست سال قبل من مرحوم شده‌اند. بقراط‌الحکماء^{۱۱}، [و] ابوالقاسم کمپانی عمادالاسلام^{۱۲} سلامت هستند. از فوت رفتگان متأثر و متأسف شدم و از بقای بازماندگان مسرور و مشکور شدم. جمعی از حاج میرزامحمود عبداللهیان و حاج ابراهیم میلانی مشهد و میرزانصرالله‌خان کاویانی چهارمحالی که سلامت [بوده] و جواب مراسلات مرا نوشته‌اند مسرور و بی‌نهایت خوشوقت شدم. بیات در مقدمه درج خبر فوت رفقا نوشته بود (هر یک از دایره جمع بجایی رفتند) خیلی به من اثر کرد. از اقدامات بلوری تبریزی حاکم آنجا [نیشابور] خیلی تعریف نوشته بود که خیابان شرقی و غربی داخله شهر را به مقبره خیام نیم‌فرسخی امتداد داده و طرف غربی را هم به سمت باغات ممتد نیشابور - مشغول امتداد و خیال دارد خیابان شمالی و جنوبی در داخله شهر احداث کند و از ساعد تیری نوشته بود املاک و خانه‌های نیشابور را از دست داده، بعد از دو سال حکومت تربت حیدریه فعلاً

حاکم شاهرود است. مدتی در فکر روزگار گذشته توقف نیشابور بودم و تف بر بی‌وفایی دنیا کردم. بعد از فریضه، شام خورده، خوابیدم.

چهارشنبه ۱۵/۱۱/۱۴

دیر برخاسته بعد از اصلاح رفته هنگ ۳۴ ملاقات سرهنگ رزمجو. فرمانده لشکر از باغ به جهت مراجعت در اتومبیل تعارف کردند. وارد دفتر سرهنگ شدم. بعد از قدری صحبت، گفتم برای رفتن فیروزآباد و پاره [ای] تدارکات هزار تومان پول لازم دارم و در شیراز با اشخاصی که پول قرض می‌دهند ارتباط ندارم. توسط سیدمحمد عکاس هزار تومان به جهت من قرض کنند. قبول کردند. ما هم آمدیم شهر. ناهار منزل صرف، بعد از فریضه رفته امنیه، ملاقات سرهنگ باسی رئیس امنیه که منتقل به خوزستان شده است. مطلبی رئیس گروهان امنیه فیروزآباد آنجا بود. معرفی نمودند و توصیه کردند که با هم راه برویم اختلافی تولید نشود. من هم وعده داده گرم گرفتم و قرار شد موقع حرکت اگر خواستم سواره بروم تلفون کنم چهار، پنج نفر سوار امنیه بفرستد، همراه من باشند. از آنجا رفته ایالتی اطاق افرهی. پیش والی هیأت شیر و خورشید بانوان تشکیل بود. گفتند بر حسب راپرت حکومت لار به تلگراف طهران در جناح^{۱۳} سه فرسنگی بستک ناخوشی طاعون بروز کرده، برای تحقیق یک نفر طبیب از شیراز با اتومبیل فرستادند که با دکتر سهرابی که در جهرم است بروند به جناح. من هم تذکر دادم دکتر نقیب‌زاده را که اطلاعات محلی دارد، همراه ببرند. مغرب آمدم منزل، خیلی سرد بود. عصمت گفت مادر گلین زن قنبر باغبان امروز صبح به مرض سینه پهلو فوت کرده است. امسال در شیراز به علت شدت سرما خیلی مردم به این مرض فوت کرده‌اند. فریضه به جا آورده شکر حضرت حق نموده بعد از شام خوابیدم.

پنج‌شنبه ۱۵/۱۱/۱۵

صبح رفته بازار. بین راه همایون‌نفر رئیس پست و تلگراف را دیدم. گفت می‌روم دیدن یوسف مشار^{۱۴} که از طهران آمده است. حجره جاوید مرتضوی لاری بود. خیلی صحبت از لار و نعمتی امین صلح متقلب بد درویش کردم. دم در مسجد و کیل مشغول انتخاب و کلای شهرداری بودند. دم در درشکه و اتومبیل زیادی بود. دم حمام مدیرالسلطنه، دلاک حمام و کیل ایستاده بود. دعوت حمام کرد، ظهر آمدم منزل. بعد از ناهار قدری راحت کرده، فریضه به جا آوردم. عصمت و امیر رفتند بازار، برنج و روغن و لوازمات بخرند. عصر مراجعت کردند. مشغول رسیدگی به صورت اشجار باغات ملی و شخصی شدم و بعد از صرف شام خوابیدم. عصر سلطانی شریک حکومت

من آمده و برای فردا نهار دعوت باقلاپلو کرد. عذر خواستم. هوا نسبتاً ملایم بود.

جمعه ۱۵/۱۱/۱۶

صبح بعد از اصلاح صورت رفتم منزل سرهنگ رزمجو برای پول استقراض. گفت فراهم نشد. بچه‌های سیدمحمد عکاس دختر ۱۲ ساله، پسر ۹ ساله بچه دختر دو سه ساله‌ای آنجا بودند. فحام عضو مالیه متصدی مالیات بر عایدات آمد به نظرم خیلی آشنا آمد که در طهران دیدم. دختر بزرگ خوشگلی دارد. سرهنگ مایل به وصلت است. گفت میرزامحمدخان شفیق عضو مالیه رئیس سابق اداره بانک جدیدالتأسیس خراسان که بعد از استبداد صغیر با سیدمحمدخان مدیر آمدند و از رفقای مسلکی است و متصدی مالیات بر عایدات بوده، محاکمه اداری و شش ماه منفصل موقت شده است که خلاف مقررات کرده است. نوکریها عجب صورت بدی گرفته است. او رفت. سرهنگ میرشمس و بچه‌های سیدمحمد آمدند منزل من. نهار آش رشته تهیه شده بود با سبزی پلو. آنها صرف شد. دختر بزرگ سیدمحمد باریک و بلند و سفید بی نمک است. خیلی سبک‌روح بود و حرکات جلفی با سرهنگ می‌کرد. میرشمس عصبانی شد. رفتند. قدری راحت کرده، فریضه به جا آورده، اول شب مشغول تحریر شدم. بعد از شام خوابیدم.

۲۰۴

شنبه ۱۵/۱۱/۱۷

صبح رفتم تلگراف‌خانه ملاقات همایونفر. لسان رئیس هدایت و نادری و کیل که ندیده بودم، آنجا بودند و راجع به منزل رئیس امنیه مذاکره کردند که به فضایی رئیس استیناف واگذار شود. تلفون کردند. قبول نکردند و مذاکره شد که سرهنگ رئیس امنیه روز دوشنبه از راه بوشهر به طرف خوزستان حرکت می‌کند و عصر یکشنبه لطفعلی خان معدل السلطنه معاون سابق بلدیة شیراز و وکیل فعلی مجلس که خیلی متظاهر و شارلاتان است، دعوتی کرده از مأمورین برای تودیع با رئیس امنیه. از آنجا رفتم حجره جاوید نبود. به پسرش سپردم دلالتها را ببیند هزار تومان پول برای من قرض کند. ظهر منزل نهار صرف [کرده]، عصر رفتم ایالتی اطاق افرهی. مشغول استخراج آراء بلدیة بودند. جواب مالیه را مسوده کرده بود، قرار شد تمام کند [و] نوشته شود. از آنجا رفتم محضر نمره ۶ از مشکوری تقاضا کردم دو وکالت خط رسمی به اسم حاج میرزامحمود عبداللهیان تاجر خراسانی صادر کند؛ یکی برای گرفتن چهارصد تومان بقیه محاسبه از حاج محمدجعفر کشمیری و یکی به جهت اعتراض به ثبت حاج عبدالله داماد حاج محمداسمعیل دستمالچی نسبت به قنات بایره قباد جنب حاجی آباد نیشابور ملکی من که

نصف اسهم ملکی حاج ابراهیم میلانی است. به علاوه اختیار محاکمه و تقاضای ثبت نصف قنات بایره سالارآباد متصل به قباد که نصف این سهم ملک میلانی [بود] و در [۱۳۳۵ هـ.ق] هنگام توقف نیشابور خریداری کرده بودیم. چند فقره هم قباله قرارداد چاهجو و غیره دادم سواد کنند. مغرب به منزل مراجعت [کرده] بعد از فریضه مشغول نوشتن جواب عبداللہیان و میلانی شدم و بعد از صرف شام خوابیدم.

یکشنبه ۱۵/۱۱/۱۸

صبح رفتم محضر مشکوری تا بعد از ظهر دو وکالت خط و سواد مصدق سایر نوشتجات را گرفته، هر وکالت خط دوازده هزار و ده‌شاهی پول تمر [تمبر] و پنج‌هزار حق‌التحریر داده، آمدم منزل، جوف پاکت گذارده، فرستادم پستخانه. هوا منقلب و با شدت تگرگ ریز بارید به طوری که زمینها سفید و شروع به آب شدن کرد و بعد از ساعتی ساکت شد. رفتم حمام و کیل و یک خزانه بزرگ خراب شده بود. آب نداشت. رفتم روی دیوار فاصله بین خزانه گرم و سرد که محل نماز است. فریضه به جا آورده، رفتم در نمره یک. هر مشتری هم می‌آمد در نمره، چون چهار نمره علاوه ندارد، بعضی‌ها در فضای فاصله بین نمره‌ها شست‌وشو می‌کردند. اول شب هوا ابر و منقلب بود، پیاده به منزل مراجعت کردم. آقای سرهنگ رزمجو و مترسش^{۱۵} در زیرزمین نشسته، مشروب می‌خورند، بعد از شام رفتند. خوابیدم.

دوشنبه ۱۵/۱۱/۱۹

صبح کسل بودم. دیر برخاستم. هوا آفتاب بود. عصمت گفت صبح یک نفر با اتومبیل آمده بود ملاقات من، گفته بود رفته‌اند بیرون. ظهر پاکتی از ایالتی آوردند که حکومت لارستان دستور حوزه‌بندی لار و بستک را خواسته و نظر به اطلاعات محلی صورت بفرستم. تعجب کردم. ظهر ناهار صرف و فریضه به جا آورده، رفتم ایالتی. افرهی رئیس کابینه کشف رمزی را نشان داد که به طهران وزارت داخله تلگراف شده که نظر به تشریف‌فرمایی اعلیحضرت و موقعیت مهم فیروزآباد و قشقایی اجازه داده شود [که] میرممتاز فوراً به محل حکومت برود. بعد احکام مشارالیه و تشریفات مأموریت او به عمل آید. والی تلگراف را امضا کرده مجدداً بعد از خواندن من پاکت کرده به تلگراف‌خانه فرستاد، مخبره شود. اعضاء انجمن نظارت انتخاب بلدی آمده، مشغول استخراج آراء شدند. من به منزل مراجعت نموده با عصمت سواره رفتم منزل بنان‌الملک. مهدبی آنجا بود. پیرمرد با یک حالت سختی افتاده و بر اثر درد نقرص [نقرس] که سر و سینه و گردن و پشت را گرفته بود ناله می‌کرد. خیلی متأثر شدم. دبیرهمايون [و] میرزاعلی اصغر آمدند.

یک نفر وارد شد. کلاهش را برداشت. حاجی خطاب می‌شد. جویا شدم، معلوم شد کاسب و با بنان‌الملک از طرف مادر قوم است. ساعت سه آمدم منزل. بعد از فریضه، شام خورده، خوابیدم.

سه‌شنبه ۱۵/۱۱/۲۰

صبح رفتم ایالتی، اطاق افرهی. اعضای انجمن نظارت انتخابات بلدی صورت‌مجلس‌ها را امضا و خیلی دقت می‌کردند. می‌خندیدم. معدل [السلطنه] [که] [نمره یک [بو]د و هزار رأی تصنعی داشت. امام صمدانی^{۱۶} نمره ۲ بود. بعد رفتند در باغ، آراء مأخوذه را شسته و معدوم کردند. جواب مالیه را در خصوص محاسبه بلدی لار منوط [مینوت] کرده بودند. قدری اصلاح کردم. قرار شد پاکنویس کرده، بفرستند. ظهر آمدم منزل، بعد از ناهار، فریضه به جا آوردم. عصر مروارید دلال کلیمی آمد. دو قواره ماهوت و فاسطونی [فاستونی] که زمانی و دکتر حبیب آورده بودند، چون زمستان قریب به اتمام، فیروزآباد هم گرم است، دادم بفروشد. اول شب جاوید آمد، گفت در خصوص پول به لار نوشتم، قرض کنند. گفتم تلفون کند که زودتر اقدام و تهیه کنند. بعد از فریضه رفتم منزل سرهنگ، سیدمحمد هم بود. بعد از صرف شام آمدم منزل، خوابیدم.

۲۰۶

چهارشنبه ۱۵/۱۱/۲۱

صبح دیر برخاستم. هوا آفتاب و مثل بهار بود. خانی کلیمی صاحب باغ آمده بود با سالار جنگ شیرازی به وسیله اتومبیل نهال حمل کردند. در شیراز ماه بهمن نهال کاری می‌کنند، تقریباً چله کوچک. جواب ایالت را در خصوص حوزه‌بندی لار و بستک نوشتم که در محل کمیسیون مرکب از فرمانده ساخلو و رئیس امنیه و علیمحمد اقتدار و محمدرضا بنی‌عباسی که سابقاً حکومت لار و بستک بودند و اطلاعات محلی دارند، تشکیل داده، حدود لار و بستک را معلوم و تفکیک نمایند. گویا اختلاف بین مصوررحمانی حکومت لار و ملک‌الکتابی کردستانی حکومت بستک برای تعیین کدخدای دهات و استفاده بوده است که می‌خواهند تعیین حدود نمایند. بعد از ناهار فریضه به جا آورده عصر رفتم احوالپرسی بیان‌الملک. حالش بهتر بود. غروب مراجعت کردم. در خیابان‌ها مشغول نصب تیر و بستن طاق نصرت بودند بجهت تشریف‌فرمایی اعلیحضرت همایونی. جلو میدان فوتبال سرگرد عظیمی سواره رسید. پیاده شد، مرا برد منزلش که متعلق به خانمش می‌باشد، جنب دبیرستان. معلوم شد دختر فتح‌الملک مرحوم پسرعموی مدبرالسلطان نوری [است] که سابقاً معاون ایالت فارس و اخیراً حاکم یزد و تحت محاکمه بود [و] تبرئه شد، عیال عظیمی است و عمارت هم مال فتح‌الملک بوده است. کلفت با چادر نماز

چای آورد. گفتم کلفت چادر نمازی دارید؟ بعد از نیم ساعت برخاسته آمدم منزل. عصمت گفت از عصر امیر رفته، نیامده. تحقیق کردم، نمی‌خواهد نوکری کند. دو چرخه باری خریده، می‌خواهد خودش براند و بارکشی کند. شب را به ملاحظه زیادی دزدی، با احتیاط خوابیدم.

پنج‌شنبه ۱۵/۱۱/۲۲

صبح سپردم قالی اطاق بالا و رختخواب‌ها را ببرند منزل سرهنگ رزمجو بگذارند دزد نبرد. رفتم ایالتی اطاق افرهی. معاون هم بود. تحقیق نقاطی که در حدود لارستان جزو بنادر است از روی نقشه می‌پرسید. آنچه را که اطلاع داشتم، گفتم. افرهی گفت به طوری که همایونفر رئیس پست و تلگراف اطلاع داده، داور^{۱۷} وزیر مالیه به مرض سکنه فوت کرده است. گفتم نصف اهالی طهران خوشوقت و خوشحال هستند؛ بلکه نصف اهالی مملکت. به علاوه رفقای صمیمی او تیمورتاش و سردار اسعد منتظر و چشم به راه او مدتی است بودند، به رفقا ملحق شد. عجب جن‌هایی هستند که وضعیت بی‌وفایی دنیا را می‌بینند و مرتکب مظالم و مردم‌آزاری می‌شوند. سید دستغیب^{۱۸} با عصا وارد شد. نشست. معلوم شد سه سال است به شیراز برگشته مشغول کسب سابق روضه‌خوانی است. مطالبه جواز^{۱۹} می‌کرد و اصرار داشت به افرهی که از والی وقت ملاقات بخواند؛ او ظفره می‌رفت. قدری صحبت مجلس مؤسسان را با او کردم. در دوره چهار و پنج وکیل بود. از دوره شش نگذاردند انتخاب شود. لاری هم [در] اطاق معاون نشسته [بود]. آمدم منزل. ظهر ناهار صرف فریضه به جا آورده، عصر رفتم حجره جاوید. کاغذی از دکتر حبیب داد که به لار مراجعت کرده و در خصوص وجه استقراض قرار شد به لار تلفون کند. گفت در لار شرکت چراغ برق و آبیاری تشکیل و پول‌هایی جمع کرده‌اند به جهت چاه آرتزین و چراغ [برق]. گفتم سه سال به مردم خواندم حالا اثر کرده و به غیرت آمده‌اند و فهمیدند راه‌های استفاده مسدود و منحصر به این طریق‌ها است. از آنجا رفتم ملاقات فرمانده لشکر. جهانبانی^{۲۰} رئیس ستاد آنجا و مشغول کار بود. کارت داده، آمدم منزل. عصمت گفت عصر همایونفر و حسین خسروی آمدند قالی و جعبه‌های ظروف چینی را بردند منزل سرهنگ. قبل از ظهر افرهی گفت دکتر سهرابی از جناح مراجعت و بروز طاعون را تکذیب کرد. دیروز که منزل بنان‌الملک رفتم، دیدم از دروازه اصفهان به طرف دروازه سعدی از کنار شهر با عجله مشغول حفر نهر و کشیدن خیابان هستند؛ به علاوه در تمام خیابان‌های شهر کمر درختها را هرس می‌کردند. در دلم دعا به وجود اعلیحضرت کردم که مایه عمران و آبادی و به هر طرف توجه کنند شروع به ترقی می‌شود؛ چنان که خبر تشریف‌فرمایی به فارس مشغول تعمیر خیابانها و درختکاری

شدند و الا بقیه درخت‌های خیابان‌ها هم خشکیده بود. بعد از فریضه برای اموات تلاوت سوره یس نموده، بعد از صرف شام خوابیدم.



نمای خیابان منتهی به علی ابن حمزه و دروازه قرآن از پل دروازه اصفهان

جمعه ۱۵/۱۱/۲۳

صبح هوا آفتاب و گرم بود. یکی دو نفر نوکر آوردند، پسند نکردم. در سایه درخت گردو یعنی تنه پائین درخت جلو زیرزمین مشغول تحریر شدم. مرغ عصمت کلفت بی اختیار لب حوض آب می خورد. به اطراف می رفت و من تماشا می کردم. بالاخره لب حوض مکرر آب خورد و با یک فشار تخم گذاشت. حیرت کرده، عصمت را صدا کرده، رفت لب حوض تخم مرغ را برداشت. گفت دیروز هم لب حوض تخم گذاشت. سیاحت خلقت را این طور کردم که در مدت ۶۳ سال ۱۱ زندگانی ندیده بودم. یک تومان بیعانه دادم قنبر باغبان رفت قلعه با ریشه و بی ریشه گلهای الوان از قبیل لندنی - رشتی - محمدی - سرخ و غیره آورد [که] بفرستم لار که وجود ندارد. مثل گل‌های مختلفه و سبزی و سیاه درخت که من عمل آوردم. ظهر نهار صرف و قدری راحت کردم. مترس سرهنگ با بچه‌های سرهنگ و سیدمحمد آمدند شلوق [شلوغ]

کردند. سرهنگ و سیدمحمد و جاوید آمدند چای خورده، رفتند. میرزااحسینعلی نوکر بنان‌الملک آمد. کارت دعوت عقدکنان نوه دختری بنان‌الملک را برای پسر میرزامحمودخان بانکی به جهت روز دوشنبه آتیه آورد. رفتم منزل سرهنگ رزمجو، مرا همراه، در درشکه سوار کرده، برد سربازخانه هنگ ۳۴ که کفالت فرماندهی با خود او است. برای تشریف‌فرمایی اعلیحضرت بناها مشغول تعمیر خرندهای^{۲۲} اطراف ساختمان‌ها بودند که سیمانی باشد. درها را هم رنگ و تمیز می‌کردند. پرسیدم اعتبار جدیدی برای تعمیر رسیده، گفت شخصاً می‌دهیم که تمیز و نظیف باشد. گردش کردیم. از چند ماه قبل که رفتم گردش کردم ساختمان‌ها تکمیل و قشنگ و مرتب شده، مخصوصاً زمین فضای سربازخانه شن‌ریزی و مسطح گردیده است. در قلبم به شاه دعا کرده، با مسرت مراجعت کردیم - سرهنگ رفت حمام. من آمدم منزل. بعد سرهنگ با مترسش آمد. شب با هم بودیم. بعد از شام رفتند. خوابیدم. غروب جاوید یک نفر نوکر لاری که مرد کاملی بود فرستاده بود، گفتم صبح بیاید.

شنبه ۱۵/۱۱/۲۴

صبح نوکر لاری آمد، آدم فقیر فهمیده به نظر آمد. قرار شد ماهی چهار تومان و پنجهزار [معادل] روزی سی شاهی حقوق بگیرد. ناهار و شام هم مصرف کند. ولی عصمت گفت چپق زیاد می‌کشد و چای زیاد می‌خورد. در لار همسایه بودند. مشغول نوشتن جواب دکتر حبیب راجع به امین صلح مغرض مخالف و دوسیه و موضوع باغات و کاشتن ته قلم‌های گل شدم. هوا مثل اواسط بهار و گرم بود. ناهار صرف، بعد از فریضه باز مشغول تحریر شده، بیرون نرفتم و بعد از شام خوابیدم.

یکشنبه ۱۵/۱۱/۲۵

صبح زودتر از هر روز برخاستم. فقط یک اسکناس ده تومانی از دارایی دنیا داشتم. دادم به نوکر جدید موسوم به حاجی ببرد، خورد کند و کرایه جعبه قلمه‌ها را بدهد. جعبه قلمه‌ها را داد به حمال. یک قران حمالی برد گاراژ نامی دم دروازه سعدی بارنامه گرفت آورد که امشب با اتومبیل پست لار که کنترات او است حمل کند. ۲۲ من وزن جعبه شد. یک من یک قران، خرواری ده تومان کرایه گرفته بود. به علاوه دو قران و پنج‌شاهی پول بارنامه که عاید مالیه می‌شود. پاکت دکتر را دادم با بارنامه حاجی ببرد، داد به جاوید که جوف پاکت خود بفرستد لار. یک نفر نایب قشونی آمد منزل را دید که اجاره کند و برای اول اسفند بیاید. او رفت. گفتم بقیه اسباب زیادی را به منزل سرهنگ حمل کنند تا تکلیف رفتن من به مقر حکومت معلوم شود. ظهر ناهار صرف،

بعد از فریضه رفته به ایالتی. دیدم دیوار باغ کلیمی برادر خانی را خراب و با آجرنما و سفید می‌کنند و جلو باغ را شن می‌ریزند. وارد اطاق افرهی شدم. هیأت محلی نظام وظیفه تشکیل بود. قدری نشسته برخاسته آمدم پایین. رئیس نظمی دم اطاق معاون، توی ایوان ایستاده بود. تعارف و پرسش کردم. گفت کمیسیون تشریف‌فرمایی اعلیحضرت باید تشکیل شود. هیچ‌یک نیامده‌اند. پیشخدمت از بیرون آمد. گفت معدل السلطنه که عضو کمیسیون است دیشب رفته است طهران. حدس زدم یا از لیست حذف شده یا رفته که در رکاب اعلیحضرت برای تظاهر بیاید شیراز. با رئیس شهربانی خداحافظی کردم. نزدیک در باغ دیدم یک عده نظامی با یک دسته موزیک به حالت خبردار ایستاده‌اند؛ خیلی جوان و خوش‌پُز، حدس زدم که گارد تشریفات شاه هستند. برای آشنا شدن آورده‌اند.

آدم سر خیابان معروف به دومیل. سرهنگ سعدی فرمانده هنگ سلحشور رسید. بعد از تعارف مطالبه پلو عروسی کرد و از مأموریت من و نامردی والی که بد رفتار کرد نسبت به من صحبت کرد. گفت منتظر آمدن گارد تشریفات اعلیحضرت در باغ تخت هستم. گفتم در باغ ایالتی آمده و حاضرند؛ تودیع کرده، رفت. رفته تلگراف‌خانه، گفتند رئیس کسالت دارد، عصر نیامده [است]. مراجعت به منزل کردم. دیدم دم مدرسه کودکان مشغول نصب تیر برای طاق نصرت هستند؛ مدیر مدرسه کودکان صغراخانم [ناخوانا] نمازی است که من می‌خواستم بگیرم. تشریف‌فرمایی اعلیحضرت غوغایی در شهر انداخته، موهبت الهی همین است؛ جمعی لباس درست می‌کنند؛ خانمها کلاه تهیه می‌کنند؛ نقاشها درها را رنگ سبز می‌زنند؛ خیابانها را شن‌ریزی و درختکاری می‌نمایند؛ دیوارها را سفید می‌کنند. شاگردان مدرسه مشغول تهیه لباس و مشق هستند. روی هم رفته جنجال و انقلابی است. وارد منزل شدم. بعد از فریضه و تحریر، شام خورده، خوابیدم. عصر به طوری گرم بود که عرق کرده بودم.

دوشنبه ۱۵/۱۱/۲۶

صبح عصمت رفت منزل بنان‌الملک به جهت کمک مجلس عقد نوه دختری‌اش که به صمد شاپوریان پسر محمودخان مستخدم سابق بانک شاهنشاهی داده‌اند و من مشغول تحریر شدم. ناهار حاجی مستخدم جدید مهیا کرده، ماکول نبود. بعد از ظهر فریضه به جا آورده، سه ساعت بعد از ظهر رفته منزل بنان‌الملک. مجلس عقد جمععی بودند. خود محمودخان که پیرمردی فربه و مبتلای به مرض نقرص [نقرس] بود و انگشت‌های دست او از بندهای بالا کج و معوج شده بود کمر اطاق نشسته بود. همگی حرکت کردند جز او. به من برخورد. بعد معلوم شد قادر به حرکت نیست. داماد هم جوان زردرنگ خوش قیافه بود. در حدود بیست و دوسه سال

با پالتو، پایین اتاق نشسته بود. معلوم شد از آداب و رسوم امروزه اطلاعی ندارد. از دبیر همایون دایی عروس پرسیدم داماد کی است. گفت نمی‌شناسم. خندیدم که عجب وصلتی است. دایی شوهر خواهرزاده را نمی‌شناسد. از شغل داماد جويا شدم. معلوم شد در خیابان شاهپور جلو تلگراف‌خانه دکان پارچه‌بافی دارد و کاسب است. در اطاق مجاور زنها متوالیاً کِل می‌زدند. رضوی صاحب محضر نمره ۱ وارد شد. سید معمم باریک و بلند با ریش سیاه و سفید تُتک خوش قیافه، خوش صحبت شوخی بود. صیغه عقد را بعد از اخذ وکالت از طرفین جاری کردند. دو هزار تومان نقد و چهارصدویست تومان قیمت طلا و مروارید و [ناخوانا] ایریشم و غیره که مرسوم است. میرزا علی‌رضا شیرازی که در ۱۳۳۰ هجری رئیس تحقیق نظمیه خراسان بود، بعد [من او را] رئیس نظمیه ترشیز کردم و آدم منافق بی‌حقیقتی [بود] و با من مخالفت و ادعای طلب دروغ و شکایت کرد به صلحیه، در مجلس دیدم. پیرمرد شده، گفتند در نظمیه در تأمینات است. غروب، احوالی از بنان‌الملک که همین طور در بستر خوابیده بود، پرسیده، با عصمت به منزل آمده، بعد از فریضه رفته منزل رزمجو. جاوید و سیدمحمد بودند. بعد از شام به منزل آمده، راحت کردم.

سه‌شنبه ۱۵/۱۱/۲۷

صبح هوا صاف و گرم بود. دیدم برگ‌نسترن‌ها باز شده است. قدری نرجس غنچه چیده در لیوان آب گذاردم باز شود. رفته ایالتی اطاق افرهی. مشغول دستور ساختن بخاری آهنی به جهت سالن بود. حلبی‌ساز گفت عددی دوازده تومان غیر از زیر بخاری و لوله. پسر امام‌جمعه که در بلدیة عضو است، قرار شد با محمدحسن خان بهبهانی که آدم لوس بی‌مزه بود، بروند کازرون وسایل تشریفات اعلیحضرت را فراهم نمایند. به افرهی گفتم چون جواب طهران در خصوص حکومت من نرسیده از والی اجازه بگیرید چند روزی بروم چهارمحال سرکشیی علاقیات خودم. گفت تا روز شنبه باید صبر کنید، اگر جواب نرسید بروید. مذاکره شد که والی روز پنج‌شنبه می‌روند کازرون برای تهیه تشریفات همایونی. رفته اطاق معاون علامه مسخره آنجا بود. ظهر آدمم منزل، ناهار صرف، فریضه به جا آورده عازم رفتن بازار بودم [که] مادر محمد دلال مواصلت دختر بنان‌الملک آمد که مادر دختر به من فحش [می‌دهد] که چنین دامادی پیدا کردی. من هم یک مشت بد گفتم، رفت. رفته حجره جاوید. کاغذی به لار، به دکتر حبیب نوشتم [که] هزار تومان پول قرض کند برای من؛ دادم به محمود آدم حاج‌زین‌العابدین فیوضی که فردا می‌رود لار برساند. رفته تلگراف‌خانه همایونفر را ملاقات کردم. گفت سرهنگ متین رئیس امنیه جدید وارد شده، غروب هم با هم آمدیم. او رفت امنیه، من آدمم منزل. بعد از فریضه شام

خورده، خوابیدم. به طوری که در جراید مرکز درج بود چندان احترامی برای تشییع جنازه داور روح سوخته به عمل نیامده است.

چهارشنبه ۱۵/۱۱/۲۸

صبح دیرتر برخاسته، هوا ابر و نم نم باران می‌بارید. مثل اول بهار. بعد از صرف صبحانه کاغذجاتی به غلامرضا خان بیات محاسب بلدیه نیشابور در خصوص ثبت دادن بایرات ملکی خودم و نصرالله خان کاویانی مستخدم حکومت چهارمحال و خان‌بابا کسریان عضو مالیه شهرکرد و فرخ‌میرزا سالور عضو دیوان محاسبات عمومی در موضوع استقراض پول نوشته بعد از صرف ناهار فرستادم پستخانه. مترس رزمجو آمد گل نرجس چیده، برد. مروارید کلیمی ماهوت را که برده بود بفروشد پس آورد که ذرعی پانزده تومان بیشتر نمی‌خرند. مغرب عصمت رفته بود در مغازه مشروب شرکت سهامی خلار که عرق خوب شیراز است بخرد، یک نفر افسر که سروان عبدالحسین زالتاش بوده، خواسته مشروب به جهت او بخرد؛ به تصور این که هزینه است، عصمت بد گفته، دعوایشان می‌شود. آژان رسیده، شناختند [که] کلفت من است. صاحب‌منصب شهربانی آمده از عصمت معذرت خواسته و سفارش کرده به من اظهار نکند و همه مردم از عصمت تعریف کرده بودند؛ وضعیت بی‌عفتی در شیراز خیلی بد و شرم‌آور است و به طوری که فرمانده لشکر به جهت من تعریف می‌کردند بیشتر باعث [این امر] محمودخان آیرم امیرلشکر بوده [است که] زن‌ها را بی‌عصمت و بی‌عفتی را ترویج کرده است. صاحب‌منصب شهربانی به عصمت گفته بود دیروز خانم والی در خیابان عبور می‌کرده، چند نفر دنبال کرده حرف‌های رکیک زده بودند. همه را گرفته در شهربانی حبس هستند. به طوری که نقل کردند بعد از رفع حجاب زن‌ها شب‌ها در تاریکی خیابان‌ها که شناخته نشوند با رفیق‌هایشان کلک می‌زنند و رفیق‌بازی می‌کنند. مثل اینکه خواهرزاده‌های حاج‌علیمحمد توتونچی که چهار دختر بزرگ و همسایه باغچه مسکونی من هستند غروب‌ها می‌روند خیابان‌ها ساعت دو و سه مراجعت می‌کنند. پدر مادر ندارند؛ چیزدار هم هستند؛ اشخاص محترم هم آنها را ازدواج نمی‌کنند. خیلی بدوضع شده است. بعد از فریضه و قدری تحریر شام خورده، خوابیدم. هوا ابر و کم کم می‌بارید.

پنج‌شنبه ۱۵/۱۱/۲۹

صبح هوا مشغول بارندگی بود. رفته ایالتی، اطاق افرهی، مشیرهمایون و مرتضی حکمت و خردمند و افرهی بودند. اطاق والی هم کمیسیون بود. حکمت می‌گفت تمام و اغلب

رعایای املاک فسا به علت موقوف شدن زراعت تریاک و نبودن مزد روزانه، متواری و متفرق شده‌اند. افرهی گفت برای شنبه^{۳۳} یک حکومت رتبه ۵ قائل و حاکم رفسنجان را مأمور کرده بودند، نیامد و همین طور بی تکلیف مانده است. ظهر آمدم طرف منزل. تابش، رئیس مؤسسه شرکت پنبه را دیدم که آه و ناله داشت و می گفت اداره را که مجاور باغ ایالتی و منزل خودم هم بود، گفتند خالی کردم. حالا می گویند به اعتبار خودت طاق نصرت ببند؛ از طرفی وسایل نقلیه اداره را هم برده‌اند. از فوت داور خیلی متأثر بود. ناهار صرف، فریضه به جا آورده، کلام الله مجید را که روزی یک حزب تلاوت می کردم، ختم نمودم. عصمت گفت دیشب خواب دیدم زن قدبلندی آمد؛ نان و خوراکی خواست بخورد، چیزی نبود، رفت. پرسیدم کی هستید، گفت مادر آقا، مقصود من بودم. گفتم، شب جمعه است حلوی خرما درست کن با نان خیرات و به فقرا تقسیم کن. عصر پخت و تقسیم کرد. تا اول شب باران می بارید. هوا مثل اول بهار درخت‌های زردآلو و بادام بند زده و در باغ ایالتی دیدم شکوفه باز شده بود.

همچه معلوم است بهار شیراز یک ماه جلوتر از سایر نقاط است و بهار اصفهان یک ماه جلوتر از شهرکرد مرکز چهارمحال است. بعد از فریضه برای اموات تلاوت یس نموده بعد از صرف شام خوابیدم.

جمعه ۱۵/۱۱/۳۰

دیشب تا صبح هوا می بارید و اطاق فوقانی که قنبر باغبان با زن و دختر زنش خوابیده بودند آبچک می کرد و من هر موقع بیدار می شدم نگران بودم که مبادا سقف اطاق بالا خراب شود. صبح برخاستم، می بارید. زمین گل بود. مترس رزمجو با دختر بزرگ و کوچک سیدمحمد آمدند. معلوم شد باز از سرهنگ قهر کرده. بعد ایران دخت، دختر سرهنگ و شاپور پسرش و پسر بدترکیب دیگرش آمدند مشغول بازی ورق شدند. قریب ظهر سرهنگ فرستاد، همگی رفتند. عقب من فرستادند، رفتم. گفتم ناهار مرا که اسلامبولی پلو درست کرده بودند، بیاورند. آنجا سیدمحمد و جاوید بودند. ناهار آوردند. همه بچه‌ها از اسلامبولی پلو خوردند. بعد از ناهار سرهنگ گرامفون [گرامافون] کوک کرده بود. دختر سه ساله سیدمحمد که خیلی سفید و چاق و سیمین اسم دارد ولی بدگل است، به هوای ساز می رقصید. اطاق‌های جنوبی منزل سرهنگ از کثرت بارندگی آبچک کرده، رختخواب‌های نوی من که آنجا برده، گذارده بودند، تر و پارچه‌های [ناخوانا] آنها رنگ داده بود. آوردند منزل شکافتند که خشک شود. عصر دختر بزرگ سرهنگ و سیدمحمد آمدند؛ در زیر زمین لیمو و گل گاوزبان خورده، رفتند. پسرهای

سرهنگ بیدمشک که باز نشده بود، چیده، بردند. بعد از فریضه عصر و شب و تلاوت قرآن قدری تحریر نموده، شام خورده، خوابیدم. هوا صاف و مهتاب و قورباغه در حوض مترنم بود. صفایی داشت.

اسفند ۱۳۱۵

شنبه ۱۵/۱۲/۱

صبح برخاستم. هوا آفتاب بود. قدری بیدمشک چیدم. عصمت ندیده بود. دادم استشمام و تماشا کرد. زیرا در لار بیدمشک نیست. مشغول نوشتن جواب محمدحسین خیاط مستأجر قسمتی از باغ و اراضی دشت مزارع دماوند ملکی خودم شدم. نایب ابراهیم خان بختیاری مستأجر جدید محل مسکونی من آمد. گفتم چند روز دیگر متوقف هستم. بعد از حرکت من بیاید، قبول کرد، رفت. نهار صرف فی طلب صد تومان یک ماهه به اسم سرهنگ رزمجو نوشته کارتی هم نوشته، توسط عصمت فرستادم. صد تومان داد [عصمت] آورد. دو اسکناس پنجاه تومانی. زیرا بیشتر از دو تومان پول نداشتم. خیلی خوشوقت شدم، با عصمت رفتم باغچه بنان‌الملک نبود. رفته بود منزل دیگرش نزد والده خانم من. مشیرهمايون کمیسونی از مالکین بلوک رامجرد^{۲۴} برای تنقیه نهر رودخانه و بستن سد تشکیل داده بود. غروب درشکه آمد. مراجعت به منزل کردم. عصمت گفت شب جمعه بوده بنان‌الملک [را] بردند منزل داماد پسر محمودخان بانکی. بعد از فریضه و صرف شام خوابیدم. هوا خوب و ملایم بود.

۲۱۴

یکشنبه ۱۵/۱۲/۲

صبح پاکتی از لشکر فارس توسط دفتر ایالتی رسید. محتوی دو کارت دعوت بود. یکی برای امشب جشن سیّم حوت^{۲۵} کودتا در باغ تخت هنگ سلحشور؛ یکی برای فردا در میدان مشق باغ تخت^{۲۶} دفیله [= رژه] قشون. ولی چون لباس رسمی ندارم از حضور در مجلس دعوت که خیلی هم مایل بودم محروم خواهم بود. رفتم ایالتی، رفته بودند باغ مجاور. به فاصله یک کوچه محل مؤسسه شرکت پنبه و پوست بود و خالی کرده بودند و محل ایالتی را برای تشریف‌فرمایی اعلیحضرت اختصاص داده بودند. رفتم اطاق افرهی. جناب والی مرا دیده بودند. او را احضار و دستور داده بودند که تعقیب تلگراف قبل تلگرافی به طهران راجع به حکومت من صادر کنند. افرهی تلگراف خصوصی با تذکر نمره رمز به سیاح معاون وزارت داخله نوشته، والی امضا کرده، فرستادند با پول تلگراف‌خانه داده، قبض رسید آوردند. خردمند ماشینی است [کذا فی الاصل].

گفت مطابق مراسلات طهران داور خودش را با استرکنین مسموم و انتحار کرده، علت چه بوده، معلوم نیست. گفتم یحتمل خیانتی مرتکب و کشف شده، از ترس تعقیب و محکومیت که مثل تیمورتاش و سرداراسعد نشود، خودش را انتحار و راحت کرده است. هوشیار معاون فرستاد عقب من که والی فرمودند بروید کازرون وسایل تشریفات موکب همایونی را فراهم نمایید. جواب دادم وقت کم، اطلاعات من کمتر و ممکن است آن طوری که منظور نظر والی است مهیا نشود، باعث خجلت و شرمندگی من گردد. به علاوه محل حاکم دارد. این اقدامات و وظیفه حکومت است که اطلاعات و قدرت محلی دارد. اعزام یک نفر مخصوص مورد ندارد. به حکومت دستور بدهید اقدام کند. خوب و بد هم به عهده خود او باشد. تصدیق کرد. رفت به والی بگوید. ظهر بود. آمدم منزل، ناهار صرف، فریضه به جا آورده، عصمت رفت بازار برنج و روغن و قند و چای بخرد، بیاورد. محمد نوکر سابق آمده بود مستخدم بشود. یک ریال انعام داده شد. بعد از فریضه و صرف شام خوابیدم.

دوشنبه ۱۵/۱۲/۳

۲۱۵

هوا ابر و بارانی بود. لباس پوشیده، چون عید اضحی بود رفتم منزل سرهنگ رزمجو عید مبارکی. زیر کرسی دستی خوابیده بود، برخاست، تبریک گفتم، تصور کرد به ملاحظه سیّم حوت تبریک می گویم. نمی دانست عید قربان است. حقیقی مستنطق دیوان حرب آمده بود منزل. نشانی داده بودند، آمد آنجا، رفتیم در سالن. صحبت داور شد، گفت یک نفر [که] از طهران آمده بود نقل کرد که به ملاحظه بالا بردن اشل مستخدمین و نکت عمل شرکت‌ها اعلیحضرت به او متغیر شده و فرموده بودند برو بمیر. [داور هم] می رود وزارت مالیه؛ شاهزاده سلطان حسین میرزا رخشانی پیشکار سابق مالیه فارس را که سال گذشته در شیراز به علت اینکه در مجلس اول جشن نهضت بانوان خانمش چادر در سر داشته، منفصل [شده بود] و بعد در طهران وارد خدمت و متصدی [شده بود]، احضار می کند. [از او] خواسته که دو لوله از تریاک‌های اعلی نمونه بیاورد. او هم آورده، می گیرد و در کشور [ی] می گذارد. در وزارت خارجه مجلس بوده که می بایست حاضر شود، نمی رود. تلفون می کند، عذر می خواهد و شب می رود منزل وارد اطاق دفترش می شود. موقع شام خانمش تکلیف خوردن شام می کند. اظهار بی میلی می نماید. می رود اطاق خوابش در را می بندد. صبح برخلاف معمول که زود بیدار می شده، [بیدار] نمی شود. از موقع می گذرد. کسانی در می زنند جواب نمی شنوند، از پنجره وارد می شوند. می بینند لباس، عینک بر دماغ، روی تخت [از] قفا خوابیده و از دهنش کف آمده. به فاصله یک ساعت اطباء جمع می شوند، معاینه می کنند، معلوم می شود انجسیون^{۳۷}

مرفین به پایش زده و تریاک هم خورده و خود را مسموم کرده است. معالجه هم فایده نکرده. جنازه او را به طور عادی به مسجد نقل و به حضرت عبدالعظیم حمل، و در باغی دفن [کردند] و چندان تجلیلی در تشییع نکرده بودند. علت حقیقی هنوز معلوم نیست. سرهنگ هم نقل کردند که در طهران یک نفر استوار که به اتهام چهل تومان رشوه، سه سال معلق بوده، جلب به محاکمه و محکوم به سه سال حبس می شود. پس از امضاء حکم روز بعد می رود درب محکمه دیوان حرب می ایستد. ظهر که تعطیل می شود و تمام افسرها از وزارت جنگ خارج می شوند و شلوق [شلوغ] بوده، رئیس دیوان حرب که یک نفر سرهنگ بدجنس سختی بوده بیرون می آید. استوار پакتی دست او می دهد که استدعای تجدیدنظر کرده، سرهنگ به اکره گرفته، مشغول مطالعه می شود که استوار با هفت تیر می زند روی قلبش. سرهنگ شروع می کند به فرار و دویدن، استوار او را تعقیب و فریاد می کند از دست من جان به در نمی بری، کجا می روی، سرهنگ ده بیست قدم که می رود، می خورد زمین. استوار می رسد می بیند زنده است، دو تیر دیگر به سر می زند. در تیر سیّم پوسته فشنگ در لول گیر می کند، در کمال خونسردی در می آورد و فشنگ دیگر داخل لول می کند. افسرها و نظامی ها هیاهو کرده می دونند. استوار یک تیر به طرف راست گردن خود می زند که از طرف چپ خارج می شود. می خورد زمین، او را به مریضخانه می برند. در این سه چهار روزه هنوز نمرده است. قریب ظهر حقیقی رفت. ناهار مرا آوردند، آنجا خوردیم. سرهنگ رفت سربازخانه. من آمدم منزل. سه بعد از ظهر رفتم منزل بنان الملک عید مبارکی، دیدم مردم با انقلاب هوا سواره و پیاده مرد و زن می روند باغ تخت، تماشای دفیله [= رژه]. وارد منزل بنان الملک شدم، بهادر الملک پدرزن میرزا علی اصغر خان ایزدی نوکر قوام که ملاک است و تا حال ندیده بودم با دامادش آمدند جلو، رفتیم در اطاق و پسر همایون هم بود. بعد پویان هم و دو نفر از مالکین رامجرد [از روستاهای اردکان شیراز] باران هم با کمال شدت شروع کرد. فکر تماشای آنها بودم که چه حالی دارند. نزدیک غروب محمدخان نوه دختری بنان الملک که شاگرد مدرسه است و با شاگردان رفته بودند باغ تخت، وارد شد. گفت موقع دفیله باران شروع کرد. مدعوین زیر چادر بودند ولی سرتیپ زندیه فرمانده لشکر آمد بیرون، ایستاد زیر باران. قشون دفیله دادند و آب از تن افسرها و نظامیها می ریخت و از وضعیت بازی و سان تعریف کرد. ساعت سه شب باران کم شد. من به اتفاق عصمت خداحافظی کرده، آمدم بیرون. از توی شهر درشکه نبود. باران با کمال شدت شروع به آمدن کرد، من چتر داشتم، عصمت نداشت، به میدان شاپور رسیدیم، درشکه نبود. خلاصه که همین طور پیاده توی باران خیس پر گِل آمدم منزل. عصمت مثل موش آب افتاده شده بود. لباسها را عوض کردیم، بعد از شام خوابیدم.

سه‌شنبه ۱۵/۱۲/۴

صبح مشغول بستن چمدان و نقره‌آلات شدم. ظهر ناهار صرف. رخت حمام مرا بردند حمام وکیل. رفتم خزانه دوش تحت تعمیر بود. رفتم حمام مدبرالسلطنه، نمره کوچک کتیفی داشت، حمام سرخانه بوده دوش و عمومی کرده‌اند. مغرب آدمم منزل، مبتلا به سردرد بودم. بعد از شام خوابیدم.

چهارشنبه ۱۵/۱۲/۵

صبح به حالت صداع [= سردرد] شب بودم. دیر برخاستم، در باغ گردش و قدری نرجس چیدم. هوا آفتاب بود. بعد از ناهار و ادای فریضه رفتم تلگرافخانه ملاقات همایونفر، قدری صحبت کردم. گفت پدر میرزاهاممودخان پسر مرحوم نصیرالدوله رئیس سابق محاسبات و معاون وزارت مالیه کفیل شده و وزیر پست و تلگراف هم هنوز معین نشده است. به اتفاق رفتیم ملاقات فرمانده لشکر، شرح قضیه نایب دویم که سرهنگ میرزا آقاخان خلعت‌بری رئیس دیوان حرب قشون را ترور کرده است، نقل کردند و از این قضیه خوشوقت [بودند] و گفتند بسیار بدجنس و طماع بود. خیلی مردم را بدبخت و تمام کرد و از مردم آزاری خشنود می‌شد. غروب به تلگرافخانه مراجعت کردیم. اول شب با همایونفر آمدیم بیرون. همایونفر رفت در اطاق دستگاه تلگراف سرکشی کرد. آمد بیرون. در خیابان گفت مژدگانی بدهید که تلگراف انتصاب شما به حکومت فیروزآباد رسید و اظهار مسرت می‌کرد. او رفت منزلش، من هم رفتم منزل سرهنگ رزمجو. جاوید و سیدمحمود بودند، مشروب می‌خوردند، ورق بازی می‌کردند. شام با هم خوردیم. آدمم منزل قدری سر به سر عصمت گذارده، خوابیدم.

۲۱۷

پنج‌شنبه ۱۵/۱۲/۶

صبح دو مرتبه از ایالتی آمدند عقب من. رفتم اطاق افرهی، بعد که خلوت شد تلگراف وزارت داخله را نشان داد که نوشته بودند آقای میرممتاز به حکومت فیروزآباد منصوب، احکام با پست ارسال می‌شود و گفت به والی نشان ندادم، هرگاه ببیند به من برای [...] فشار می‌آورد و به شما برای حرکت. قرار شد تا روز شنبه نشان ندهد ولی من باور نکردم و مقصود را فهمیدم و از وضعیت حیرت کردم. ظهر آدمم منزل، ناهار صرف و با عصمت رفتم بازار حجره جاوید. عصمت رفت ده کله قند خرید، آورد با آدم جاوید بردند منزل میرزاهاممودخان بابت تبریک عروسی و من تلگرافی در خصوص پول به [ناخوانا] کردم که اگر معامله زمین ناظم خلوتی را کرده هر قدر پول موجود شده، تلگرافاً برات کند و نیز تلفونی به دکتر حبیب به لار کردم

که عمارت مسکونی دفتر آئینه را گرو بگذارد، از پانصد الی هزار تومان قرض و برات کند که باعث معطلی حرکت من نشود. دکتر حبیب کاغذی نوشته بود که روز جمعه دزد به خانه نعمتی امین صلح رفته، مبلغی پول دزدیده و می‌گویند چهارصد لیره طلا و سه هزار تومان پول، سیزده هزار تومان، هشت هزار تومان، قطعی چهار هزار تومان، مختلف می‌گویند. حیرت کردم که یک مأمور با هفتاد تومان حقوق ماهانه در مدت کم این همه پول از کجا آورده، جز دزدی و رشوه، با داشتن جمعی عائله، عجب در این است این قاضی دزد را مأمور تحقیقات عملیات من می‌کنند و من حدس زدم کار مصطفی تولاتی دفتردار صحیه است که با او همسایه و در دزدی هم‌دست و خودش دزدباشی و مطلع بوده [که او] در خانه پول داشته و [دفتردار هم] تصور کرده از ترس پرسش، جرأت نمی‌کند بروز بدهد و بگوید اینقدر پول مرا دزدیده‌اند. خیال کردم کاغذ دکتر را به ایالتی ارائه دهم، موضوع را تحقیق و تعقیب کنند. عصر به منزل مراجعت [کردم]، عصمت آمد گفت منزل شاپوریان زن و مرد شکر [کردند] و خوشوقت شدند. بعد از فریضه و صرف شام خوابیدم.

جمعه ۱۵/۱۲/۷

۲۱۸

صبح عصمت رفت منزل بنان‌الملک که تلفون کرده و خواسته بودند. قریب ظهر رفتم احوالپرسی حقیقی. نبود؛ خانمش با حالت ضعف و ناتوانی پذیرایی کرد. در مراجعت پیاده از خیابان زند عبور کردم. طاق‌های نصرت مفصلی که جلو درب قونسول‌خانه انگلیس و غیره بسته و مشغول ساختمان بودند تماشا کردم. در مدت عمر در طهران و غیره طاق‌هایی به این مفصلی با اشکال مختلفه ندیده بودم. حقیقتاً وسائل تشریفات مفصلی و مجللی فراهم کرده‌اند، گفتند متجاوز از چند هزار تومان مخارج طاق‌ها برآورد شده که بعد خراب خواهد شد. نقل کردند نقشه طاقها را رئیس مدرسه صنعتی که فرنگی است کشیده و یکی پانزده تومان اجرت گرفته است. وارد منزل شدم، سرهنگ رزمجو و سیدمحمد و جاوید با مترسش و بچه‌های سیدمحمد آمدند، ناهار آنها را هم از منزل سرهنگ آوردند، صرف شد. عصر محمد داور همشیرزاده جاوید که دیروز عصر گفته بودم به لار به دکتر حبیب تلفون کند [که] یکی از منزل‌های جدیدالبناء مرا رهن بگذارد [و] هزار تومان قرض کند، آمد گفت دکتر جواب داد و کالت خط بفرستید قرض کنم. خیلی خوشحال شدم. ضمناً گفت یک نفر [که] از لار آمده، نقل می‌کرد که ایاز آجودان گردان را با سیدحاجی قلاتی در دامنه خور سارقین کشته‌اند و صندوق پول نعمتی که روز جمعه از منزلش دزدیده بودند و دکتر به اختلاف از سیزده هزار الی چهار هزار تومان نوشته بود، مرتکبین امنیه و نظامی بوده‌اند، سرگرد نادری گرفته، هزار تومان

گفته پول بوده و هنوز نداده است. گفتم اگر زیادتر هم بوده امین صلح دزد جرأت نمی‌کند بگوید که مبادا بگویند با داشتن عائله زیاد و هفتاد تومان حقوق ماهانه در مدت قلیل این همه پول از کجا آورده است. نزدیک [مغرب] سرهنگ و سایرین رفتند کاغذی از فرخ‌میرزا رسید که هنوز پول تهیه نکرده است. رفتم منزل بنان‌الملک. علامه، سلطان زاهدی و مهدبی آنجا بودند، رفتند. صحبت خودمانی شد، معلوم شد بنان‌الملک عصمت را خواسته با مادر محمد راجع به حرف‌هایی که مادر خانم قمرتاج زده روبرو کند. ساعت سه با عصمت تا دروازه سعدی پیاده [رفتیم] از آنجا سوار درشکه شده، آمدیم منزل؛ هوا خیلی سرد بود. بعد از صرف شام که چکین بی‌روغن دم کرده بود، خوابیدم.

شنبه ۱۵/۱۲/۸

صبح زودتر برخاسته، رفتم محضر رسمی نمره ۶ به شیخ محمدرضا مشکوری صاحب محضر گفتم دو وکالت خط رسمی صادر نمود؛ یکی به اسم دکتر حبیب که یکی از منازل مرا هزار تومان رهن بگذارد، پول قرض و برات کند به عنوان سرهنگ رزمجو؛ یکی هم به اسم فرخ‌میرزا که به جهت فرزندی سیدابوالحسن به ورقه سجل احوال متولد ۱۳۰۴ شمسی صادر نماید. ظهر آمدم منزل نهار صرف دو کاغذ به دکتر و سالور نوشتم. عصر دو مرتبه از ایالتی آمدند، عقب من. رفتم اطاق افرهی. گفت والی تلگراف انتصاب شما را دیدند، فرمودند ترتیب کارهای خودتان را داده، فوراً حرکت نمایید. ضمناً گفت مرتضی حکمت پول سراغ دارد اگر بخواهید قرض کنید؛ وکالت خط دکتر را ارائه دادم که از لار قرض می‌کنم. وزیری محاسب بلدیہ آمد. معلوم شد به حکومت رودبار کرمان مأمور و منتقل شده است. رفتم خدمت والی. گفتند ترتیب کارهای خودتان را بدهید، زودتر حرکت نمایید. در موقع حرکت در حیاط به حکمت گفتند خورجین خوب آنجا هست گفتم یقین برای پستی هوا ابر و منقلب شد. غروب آمدم منزل، مشغول تحریر شدم. بعد از فریضه و استعمال دوی خریداری عصمت، شام خورده، خوابیدم.

یکشنبه ۱۵/۱۲/۹

صبح با عصمت رفتم بازار، پاکت وکالت خط دکتر حبیب را در جوف پاکت حاج‌زین‌العابدین فیوضی تاجر لاری فرستادم پستخانه و یک حوله و صابون سرقلبه خریده، رفتم تلگرافخانه. همایونفر و اجزاء پست و تلگراف از تشییع جنازه رئیس تلفونخانه که تفرشی و مبتلا به ذات‌الریه شده بود مراجعت کردند. همایونفر گفت هنوز اعلیحضرت حرکت نفرمودند. گفتم راجع به

دستگیری رئیس اسعار خارجی [=ارز] و شرکت پنبه حرف‌هایی شنیده می‌شود. گفت زیاد است حقیقت معلوم نیست.

قرار شد فردا رئیس امنیه را ملاقات کنیم. تلگرافی از فرخ‌میرزا سالور رسید که معامله زمین راکد، پول حواله. ظهر منزل ناهار صرف. عصر رفته ایالتی اطاق افرهی. گفت شنیده می‌شود عده‌ای از قبیل [عباس] فروهر معاون سابق وزارت خارجه و رئیس اسعار خارجی و نصره‌الدوله^{۲۸} و غیره دستگیر شده‌اند] از موضوع هم معلوم نیست. منوط [=مینوت] ابلاغ تلگراف وزارت داخله راجع به حکومت من را نوشته، داد پانویس کنند و گفت مصور رحمانی کفیل حکومت لار آمده و از درستکاری و صحت عمل شما در حکومت لارستان نقل و [از رفتن شما] اظهار تأسف می‌کرد، در صورتی که قبلاً خلاف آن می‌نوشت به تحریک ضیاء. والی مرا احضار نمود، وارد دفتر ایشان شدم. برخاست دست داد، نزدیک خود به فاصله یک صندلی نشاندند. امر آوردن چای دادند و از گرفتاری خود در فراهم کردن وسایل تجلیل تشریف‌فرمایی اعلیحضرت و نبودن اسباب نقل کردند و از دستگیری اشخاص و عملیات غلط داور از تشکیل شرکت‌ها و خرید تریاک و موضوع غله که به ضرر مملکت و ملت و دولت تمام شده و فروش گندم به خارجه و خالی شدن زمینه جنس و احتمال قحطی در فارس و گفتن پاک‌روان والی خراسان معایب را و استفاده کلی بعضی از تأسیسات جدید و مطلع شدن اعلیحضرت از معایب کار و ضررهای وارده شرح دادند. در این حین سرتیپ زندیه فرمانده لشکر وارد شدند. من خواستم خارج شوم هر دو مانع شدند، نشستیم. فرمانده در صندلی فاصله بین والی و من نشستند، مذاکره کردند که راه از شهر به سربازخانه و باغ تخت از رودخانه خیلی بد و ناهموار و ممکن است موقع عبور اتومبیل اعلیحضرت از آب رد نشود و باعث تغییر شود و اظهار نظر کردند که راه از جاده اصفهان نرسیده به محل زیر قرآن ساخته شود که اعلیحضرت از پل بزرگ روی رودخانه بنای کریم‌خانی عبور [کرده] و نرسیده به محل کارخانه نساجی به طرف سربازخانه تشریف ببرند پس از قدری مذاکره هر دو برخاسته رفتند راه را ببینند که فوراً اقدام به شن‌ریزی و ساختمان بشود. من مجدداً به اطاق افرهی مراجعت کردم به طوری که شرح دادند با سهیلی رئیس بلدیة طرفیت پیدا کرده، او و زنش به والی و خانمش شکایت کرده، معاون دیروز عصر اقدام به اصلاح کرده است. جوان زیبایی وارد شد؛ باریک و بلند و خیلی خوشگل و ملیح بود. از خوانین آباده بود. غروب آمدم منزل جهانی، بین راه گفت که رئیس امنیه رفته است فسا، روز چهارشنبه مراجعت می‌کند. از منزل رفته دیدن مصور رحمانی [در] منزل شفیع خسروی. تبریک ورود گفتم، پسرش هم بود، سرخ‌رو و دماغ بزرگ در حدود

یادداشت‌های میرممتاز

بیست سال، خوشگل بود. قضیه ایاز و سیدحاجی [را] نقل کرد که در محل پیچ‌پیچ که سابقاً خطرناک بود، دزدها با گلوله زده و سر آنها را با سنگ نرم کرده‌اند و از مأموریت آنجا اظهار بی‌میلی و از صحت عمل من و بی‌طمعی تعریف می‌کرد. بعد از دو ساعت رفتم منزل سرهنگ رزمجو. سیدمحمد عکاس بود، شام مرا سبزی‌پلو و ماهی آوردند، آنجا صرف شد. منزل آمده، خوابیدم.



دروازه قرآن

دوشنبه ۱۵/۱۲/۱۰

صبح هوا ابر بود. مشغول نوشتن کاغذ به ایالتی شدم، راجع به حقوق انتظار خدمت. یک دانه پوست سمور به جهت خانم همایونفر توسط عصمت فرستادم. دیروز عصر برات تلگرافی صد تومان فرخ‌میرزا کرده بود، آوردند. قبل از ظهر تمام شاگردان ذکور و اناث بزرگ و کوچک مدارس را در خیابان جلو کوچه منزل من نگاهداشته، والی و فرمانده و رئیس نظمی و بلدیہ آمده، لباس‌های آنها را بازدید می‌کردند که موقع تشریف‌فرمایی

اعلیحضرت مرتب باشد. عصمت می‌گفت همه بدگل و بدترکیب بودند. واقعاً شیراز صورت خوب ندارد. قریب ظهر هوا منقلب و شروع به بارندگی کرد و سرد شد. نهار صرف و قدری راحت کردم. عصر پیشخدمت اطاق معاون پسر مرحوم حاجی خان پیشخدمت آمد، ابلاغ تلگراف وزارت داخله در انتصاب من به حکومت فیروزآباد [را] آورد. یک تومان انعام دادم، بعد خودم رفتم ایالتی اطاق افرهی، قدری نشسته از آنجا رفتم منزل بنان‌الملک، دبیرهمایون و یک نفر از خوانین باصری بود که در شیراز متوقف و با یک نفر تاجر خراسانی گوسفندداری و معامله پوست هم می‌کند و از بخارا قوچ آورده، در گله انداخته، پوست‌های بخاری عمل می‌آورد و در حدود فیروزآباد علاقه دارد، آنجا بودند. دبیرهمایون از او توصیه کرد که در کارهایش مساعدت کنم، قبول کردم. او رفت، قدری صحبت خانم قمرتاج و بداخلاقی مادرش را کردم. برای فردا روز عید غدیر نهار دعوت کرد. بنان‌الملک منزل قمرتاج بود. ساعت دو آمدم منزل، بعد از صرف شام خوابیدم.

سه‌شنبه ۱۵/۱۲/۱۱

صبح زودتر برخاستم. حقیقی تبریک عید آمد. رفتیم منزل سرهنگ رزمجو، نبود. رفته بود سلام ایالتی، رفتیم منزل همایونفر. بین راه دیدم سرهنگ صارمی رئیس سابق نظام وظیفه که مورد تنقید بود عازم طهران بود، خداحافظی کردیم. شفیع خسروی [از] اعضاء مالیه آنجا بود با خانمش. بعد ارجمند معلم مدرسه هم با خانمش آمدند. خانم همایونفر پذیرایی می‌کرد. همایونفر با فراک و کلاه بلند رفت سلام ایالتی. من و حقیقی رفتیم منزل حقیقی به تبریک، خانمش خوابیده و مریض بود. رفتیم منزل باختر مفتش مالیه که بواسیر او را در منزلش عمل کرده بودند، احوالپرسی؛ بهتر شده، پذیرایی نمود. حقیقی منزل نبود که کفیل معاونت حکومت همدان شده و آمده عیالش را که دختر امام جمعه اصطهباناتی درویش است ببرد. من به منزل همایونفر مراجعت کردم. میرزا حسن خان گودرزی سرگرد رئیس نظام وظیفه جدید که در ۱۳۰۲ به درجه تابینی [= سرباز] آجودان حسین آقاخزائی امیرلشکر شرق بود و در مشهد سابقه آشنایی داشتم و من رئیس بلدیّه بودم، آنجا بود. تعارف گرم و نرمی بعد از سیزده سال کردم. بعد خانمش که دختر معاون‌الایاله خراسان است وارد شد. خیلی بدترکیب گنده و بدچشم و دماغ با همشیره‌اش که عیال متصرف‌الملک برادر صولت‌السلطنه باخزری است و او هم بدشکل و بداندام بود وارد شدند. سابقاً در مشهد خانم گودرزی را من می‌خواستم بگیرم، همشیره‌ام به علت سبک روحی و حرکات جلف او راضی نشد و از آنها تکذیب می‌کرد. عبدالحمیدخان منشی قونسول‌گری روس که به اخاذی و پشت هم‌اندازی

و اذیت مردم معروف بود گرفت. بعد که او خالصه درجز را اجاره کرد، مسعودخان حاکم محلی درجز او را گرفت، حبس کرد و مسعودخان را کشتند، آدمه‌ایش و پسر مسعودخان به تصور اینکه عبدالحمید محرک بود، او را به حبس کشت. گودرزی عیال او را گرفت، پدرش که مُرد، چیزی هم به دختر رسید. مدتی از گذشته صحبت کردیم، نهار نگذاشتند بروم منزل بنان‌الملک. نهار سر میز صرف کردیم. آتش رشته، پلو و چلو. بعد قدری [ناخوانا] بازی کردیم. من رفتم باغچه بنان‌الملک، جمعی نهار آنجا بودند. اول شب به منزل مراجعت، پس از صرف شام خوابیدم.

چهارشنبه ۱۵/۱۲/۱۲

صبح مشغول تحریر شدم. نهار صرف، عصر رفتم ایالتی تذکر تعقیب حقوق انتظار خدمت را کردم. افرهی کارت‌های نوشت به عضو محاسبات وزارت داخله که در موضوع حقوق انتظار خدمت کمک کند، چیزی بگیرد. غروب آمدم منزل، بعد از صرف شام خوابیدم.

پنج‌شنبه ۱۵/۱۲/۱۳

صبح مشغول نوشتن کاغذ به فرخ‌میرزا شدم. کارت افرهی را فرستادم که خدمت در وصول حقوق انتظار خدمت بنماید. بعد از نهار با عصمت رفتم بازار بعضی اشیاء از قبیل بند جوراب و بند شلوار و [ناخوانا] گلدان خریدم. غروب رفتم منزل حقیقی. [در] جوف پوستین اظهار کسالت می‌کرد. مذاکره نمود که فردا غروب خانم قمرتاج با والده‌اش بجهت اصلاح و آشتی می‌آیند اینجا، شما هم بیایید. قبول کردم، ساعت دو آمدم منزل، بعد از صرف شام، خوابیدم.

جمعه ۱۵/۱۲/۱۴

صبح قدری در باغ گردش کردم. شکوفه‌های گوجه و زردآلو هم شروع به باز شدن گذارده بود. گل نرگس هم تمام شده بود. پیازها گل نمی‌داد. سرهنگ رزمجو و جاوید و بچه‌های سیدمحمد آمدند. نهار آنها را هم آوردند. بعد از صرف، رفتند. راحت کردم. عصر رفتم منزل حقیقی، تشریفاتی از شیرینی، میوه فراهم کرده بود. ساعت یک و نیم شب خانم قمرتاج با کلاه و پالتو مخمل مشکی خیلی شیک و قشنگ که ندیده بودم، عینک زده با والده‌اش وارد اطاق شدند. تعارف کردیم، معلوم شد خرابی درشکه باعث دیر آمدن شده بود. از هوای اطاق و بخاری آهنی حال والده خانم به هم خورد، رفت بیرون استفراق [غ]

کرد. خیلی گرم گرفتم. شوخی کردم. قرار شد شب دوشنبه ما برویم آنجا ملاقات آنها. ساعت چهار خوشوقت رفتند. من هم آمدم منزل، بعد از صرف شام خوابیدم.

شنبه ۱۵/۱۲/۱۵

صبح مشکوری آمده بود. خواب بودم، تقاضای ملاقات کرده بود. رفتم ایالتی اطاق افرهی تلفونگرام دکتر حبیب را ارائه دادم که پول تهیه کرده توسط پست برات می فرستد. گرفت به والی نشان بدهد. موضوع قابل توجهی را تذکر دادم که مغرب متجاوز از هزار زاغ سیاه روی درخت‌های کاخ باغ ایالتی می نشینند و تا سحر صدا می کنند؛ موقع تشریف‌فرمایی اعلیحضرت ممکن است سلب راحتی کنند، خوب است قبلاً اقدامی بشود که محل خود را تغییر بدهند. اظهار امتنان نمود از آنجا رفتم منزل مشکوری در خصوص جواز استعمال لباس روحانیت مذاکره کرد که برای صدور آن با ایالت مذاکره و اقدام کرده، مدارک او را گرفته، ظهر آمدم منزل، نهار صرف کرده، عصر رفتم تلگراف‌خانه، رئیس نبود اطاق وجدی رئیس محاسبات جای صرف کردم، گفت از طهران امر شده طاق‌های نصرت را خراب کنند، جز سه چهار طاق بلدیه، ایالتی و قشونی. گفتم از مردم خیلی پول گرفته‌اند، یقین شکایت کرده یا راپرت داده‌اند که وسیله دخل فراهم کرده‌اند. فرستادم سالنامه پارس و تقویم هشت هزار خریدند. همایونفر آمد قدری با او هم صحبت کردم. مغرب رفتم باغچه بنان‌الملک، دبیرهمایون [آنجا] بود. قرار شد مال و بنه برای حرکت من تهیه کند. شخصی که برای نویسندگی خواسته بودم، مدیر نام آمد که سابقاً [در] دستگاه خوانین قدیم قشقایی بوده و اطلاعات کافی دارد. برادرش بصیردیوان در آن حدود ملاک است؛ حاضر به آمدن با ماهی سی تومان نشد. ساعت دو آمدم منزل به قدری باد سرد شدیدی می وزید که در شیراز مدت زمستانی ندیده بودم. هوا خیلی مختلف شبها سرد، روزها گرم می شود و باعث تولید مرض و ناخوشی است. بعد از شام خوابیدم.

۲۲۴

یکشنبه ۱۵/۱۲/۱۶

صبح مشغول امتحان نویسنده‌ای که معرفی کرده بودند شدم. قابل نبود. بیناس کلیمی دلال یک دستگاه سماور مسوار خوبی آورد، شلغمی [شکل]، مال قدیم، به قیمت دوازده، سیزده تومان. عیبی که داشت پشتش فرو رفته بود. تعمیر کرده بودند و الا بیست و پنج تومان ارزش داشت. گفتم گذارد که آتش و امتحان شود. خیلی پسند واقع شد. نهار صرف، عصر رفتم ایالتی، دوسیه اقدامات بلدی فیروزآباد را دیدم که پس از اتمام مقدمات برای تصویب منابع

عواید. آقای جم رئیس‌الوزرا بخط قوام‌زاده تربیت شده [ناخوانا]. من به ایالت محرمانه نوشته که حسب الامر مبارک در ۱۳۱۵ نباید وضع عواید بلدیة بشود در اسفند. تذکر داده شود به جهت ۱۳۱۶ تصویب و بلدیة فیروزآباد تأسیس شود تذکر داده، آمدم به اتفاق عصمت رفتم منزل حقیقی. اول شب با او و خانمش رفتم منزل بنان‌الملک، از دم منزل قوام که درشکه می‌رفت روی سنگ‌فرش‌های پست و بلند کوچه با خاموش [خاموش] بودن چراغ‌های برق به خانم حقیقی با کفش برقی پاشنه باریک خیلی بد گذشت. وارد منزل بنان‌الملک شدیم، اول کلفت، بعد خانم من متعاقب خانم بنان‌الملک جلو آمدند، خیلی انسانیت و ادب کردند. وارد اطاق شدیم. بنان‌الملک پیرمرد بود. وسایل تشریفات از شیرینی و آجیل و میوه فراهم کرده بودند. قمرتاج و خانمش با چادر نماز بودند ولی روز باز. خیلی خوردیم و خندیدیم و شوخی کردم. صحبت عروسی شد، بنان‌الملک گفت اختیار با خود میرممتاز است. حقیقی پیشنهاد کرد دست خانمشان [را] بگیرند، سوار کنند ببرند مقر حکومتی؛ زیرا اگر بخواهند اینجا عروسی کنند جا ندارند. وقت ندارند. تشریفات زیاد است من به جهاتی پیشنهاد کردم، من قبلاً بروم فیروزآباد و جا و منزل تهیه کنم بعد از فرمانده تقاضای مرخصی حقیقی بکنم؛ حقیقی و خانمش خانم قمرتاج را برداشته همراه خود بیاورند که تجلیل کاملی شده باشد. بنان‌الملک پیشنهاد مرا پسندید. ساعت ۳ آمدم درب منزل قوام. درشکه حاضر کرده بودند. چهار هزار به آدم بنان‌الملک انعام دادم که [ناخوانا] یک تومان به درشکه‌چی دادم. سرکوچه من و عصمت پیاده شدیم و آنها را فرستادیم منزلشان. شام خورده، خوابیدم.

دوشنبه ۱۵/۱۲/۱۷

صبح رفتم ایالتی با معاون در خصوص جواد مشکوری صحبت کردم. قرار شد بنویسند. یک نفر نویسنده حیدری خیاط معرفی کرد، امتحان کردم بد نمی‌نوشت. در احصائیه و دفتر قشونی کار کرده بود، بد نبود. رفتم اطاق افرهی. والی آمد، گفت کی می‌روید گفتم دو سه روز دیگر. آمدم منزل، عصمت گفت یک نفر از عدلیه آمده بود که دو ابلاغ دارم؛ قرار شد یک یا دو ساعت بعد از ظهر بیاید. گفتم یا مربوط به سید متقلب کشفی است یا دوسیه هنری یا شکایت من از گرایلی خراسان در خصوص طلب. قریب ظهر حاج‌زین‌العابدین فیوضی تاجر لاری آمد. کاغذی سر باز داد که دکتر حبیب نوشته بود که در جوف آن یک برات پانصدتومانی و یک برات چهارصدتومانی بود، گفتم خودش به رؤیت برساند و فردا بیاورد. او رفت. ناهار خوردم. راحت نکردم که مأمور عدلیه بیاید. بعد از ظهر آقای علیمحمد مخبر مدیر پست [و] تلگراف فیروزآباد که به مرخصی آمده، آمد. در حدود چهل

سال، موهای سر سفید، اهل شیراز، سالهای سال در خوزستان بوده، رتبه ۲، طرف بی‌مهری همایونفر به ملاقات من معلوم شد در جنگ بین‌المللی گرفتار قوای انگلیس و محبوس بوده، بیچاره با حقوق کم، متأهل بیچاره است. خیلی مهربانی کردم، رفت. پسر حاج قنبر آمد، بابت نقد محاسبات او پنج تومان حواله کردم، بگیرد و قدری شوخی کردم. عصمت چای آورد بخورد، رفت و من [به] انتظار مأمور عدلیه که موضوع چیست بیرون نرفتم. شب بعد از تحریر زیاد و صرف شام، خوابیدم.

سه‌شنبه ۱۵/۱۲/۱۸

صبح زود برخاستم. هوا ابر بود. کم کم می‌بارید. حقیقی تلفون کرد که دیروز بنان‌الملک تلفون کرده بود که باید زفاف در شهر بشود. حیرت کردم. از این پیغام رکیک آن هم با تلفون. آن هم از طرف چنین مرد معمر. معلوم می‌شود این پیرمرد در مقابل حرف‌های زنانه خواهرها بی‌اراده است. هر چه آنها می‌گویند، می‌گوید. به مشکوری تلفون کردم، عکس‌های خوار هنوز حاضر نیست. گفتم بفرستند و در منزل منتظر آدم عدلیه نشسته، بیرون نرفتم. بعد از ناهار استراحت کردم. عصر مأمور عدلیه آمد، دو اخطاریه آورد راجع به دو فقره طلب از ابراهیم گرامی برای روز ۲۳ اسفند که حدس زده بودم، امضا کردم و چهار هزار انعام دادم، رفت. غروب مصور رحمانی کفیل حکومت لارستان و پسرش و همشیره‌زاده‌اش آمدند. قضیه تصادف با اشرار را نقل کردم. متأثر شدند، رفتند. پیناس کلیمی، زیرجامه زری بدل را آورده، ده تومان به او واگذار کردم. دو تومان هم دستی دادم، سماور مسوار را در دوازده تومان که بیست تومان ارزش دارد، برداشتم. بعد از شام خوابیدم. هوا ابر، گاه‌گاهی می‌بارید.

پانوشتها

- ۱- بنان‌الملک از مالکان عمده و بزرگ شیراز.
- ۲- تیمورتاش معروف به سردارمعظم خراسانی مرد پرنفوذ دربار رضاشاه که در ۱۲ مهر ۱۳۱۲ در زندان قصر کشته شد.
- ۳- رضاشاه پهلوی.
- ۴- سرای فیل واقع در بازار تاریخی وکیل شیراز است.
- ۵- مشارالدوله حکمت.
- ۶- آدم: نوکر، کارگر، امربر.
- ۷- زیر قرآن، منظور دروازه قرآن شیراز است.
- ۸- لطفعلی معدل معروف به معدل‌السلطنه نماینده شیراز در دوره‌های نهم تا چهاردهم و شانزدهم.
- ۹- مجمع‌البلدان نوشته یاقوت بن عبدالله حموی ۵۷۴-۶۲۶ق.
- ۱۰- سالارمعتد کنجی خراسانی.
- ۱۱- نماینده دور دوم مجلس شورای ملی از نیشابور.
- ۱۲- پزشک نظمیه مشهد در دوره قاجار.
- ۱۳- جناح اکنون یکی از بخش‌های شهرستان بستک در استان هرمزگان می‌باشد.
- ۱۴- میرزا یوسف‌خان صفاری متولد ۱۲۶۷ ملقب به مشارعظم و معروف به یوسف مشار از صاحب‌منصبان آن دوران و در دوره پنجم مجلس شورای ملی نماینده بروجرد بود.
- ۱۵- مترس، کلمه فرانسوی است که در زبان فارسی معادل معشوقه است.
- ۱۶- عبدالله امام صمدانی.
- ۱۷- علی‌اکبر داور از کارگزاران مؤثر در دوره رضاشاه در سال ۱۲۴۶ متولد شد و در ۲۰ بهمن ۱۳۱۵ درگذشت. بیشتر اهل تاریخ مرگ او را خودکشی قلمداد کردند ولی مطبوعات مرگ او را سکنه قلبی دانستند.
- ۱۸- سیدمحمدباقر دستغیب عموی شهید آیت‌الله سیدعبدالحسین دستغیب از روحانیون برجسته دوران مشروطه.
- ۱۹- جواز عمامه. در عصر رضاشاه بر اساس قانون تحمیلی اتحاد شکل لباس، مجتهدین و مدرسان دین و روحانیون بایستی مجوز پوشیدن لباس روحانیت دریافت می‌کردند.
- ۲۰- امان‌الله جهانبانی ۱۳۵۳-۱۲۷۴ از فرماندهان ارتش پهلوی و از خانواده قاجار در سال ۱۳۱۶ مورد غضب رضاخان واقع شد و خلع درجه و زندانی و پس از فرار رضاشاه در ۱۳۲۰ مجدداً به ارتش بازگشت.
- ۲۱- از این عبارت می‌توان حدس زد که سیدحسین میرممتاز متولد سال ۱۲۵۲ هـ ش بوده است.
- ۲۲- خرد خشت‌کاری اطراف باغچه و کنار صفا و ایوان را گویند.
- ۲۳- شَبَّعه ناحیه وسیعی است از گرمسیرات فارس میانه جنوب و مغرب شیراز.
- ۲۴- بلوک رامجرد واقع در شمال شیراز.
- ۲۵- سوم اسفند ۱۲۹۹ سالروز کودتای انگلیسی رضاخان و اشغال تهران توسط نیروهای قزاق که بستر روی کار آمدن حکومت پهلوی گردید.
- ۲۶- باغ تخت شیراز در ارتفاعات شمالی شهر و در دامنه کوه «باباکوهی» واقع است.
- ۲۷- انجسیون به معنای آمپول.
- ۲۸- فیروزمیرزا فرمانفرما متولد ۱۲۶۴ از بنیان سلطنت رضاشاه که در ۱۳۱۵ دستگیر و به قتل رسید.



